

خدمت عباسیان

در

سقوط صفاریان

دکتر سید ابوالقاسم فروزانی
عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز



یعقوب لیث صفاری در سال ۲۵۹ هـ. شهر نیشابور پایتخت طاهریان را گشود و آن سلسله را برانداخت. اما چرا امیر صفاری برای تصرف ماوراءالنهر که ضمیمه خراسان بود، به آن سرزمین هجوم نبرد؟ در پاسخ به این سؤال می توان گفت که:

۱. در آن ایام برای یعقوب لیث سرکوب حسن بن زید علوی (فرمانروای طبرستان) که مخالفان او را پناه داده و نیز در اندیشه تصرف خراسان بود، اولویت داشت؟

۱. از آن جا که خلیفه المعتمد علی الله (۲۷۹ - ۲۵۶ هـ) برانداختن حکومت طاهریان را تقبیح کرده^۱ و به تحریک دشمنان یعقوب لیث پرداخته بود، بردن سپاه به آن سوی جیحون توسط امیر صفاری توجیه عقلی نداشت؟

۳. با توجه به این که یعقوب در اندیشه رویارویی مستقیم با خلافت عباسی بود، اعزام سپاهیان به سرزمینی با واحه هایی پراکنده، و نبرد با مردمی که از فرمانروای خود، امیر نصر سامانی (۲۷۹ - ۲۵۰ هـ) به جان فرمان می بردند، موجب فرسایش شدید نیروی نظامی امیر صفاری می شد.



زده؛ اما
مرگ آن
امیر بزرگ
صفاری در
سال ۲۶۵ هـ.
خلافت را از خطری
بزرگ رهایی بخشید.^۶

با از میان رفتن یعقوب، برادر او
عمرو لیث برای استحکام ارکان قدرت
خویش برای مدتی مجبور به مماشات با
خلیفه شد و متقابلاً از مرکز خلافت فرمان
امارت خراسان، فارس، اصفهان،
سیستان، کرمان و سند برای عمرو لیث

تایخ ایران

بندرا اسلام

تألیف

دکتر عبدالمعین زرین کوب



مؤسسه مطالعات و تحقیقات اسلامی

بنابر ملاحظات یاد شده و شاید
مسائلی دیگر، یعقوب از تصرف
ماوراء النهر به طور موقت چشم پوشید و
انجام آن کار را به فرصتی مناسب موکول
کرد. از سوی دیگر، خلیفه المتمدن علی
الله کمی بعد از دریافت خبر تصرف
خراسان توسط یعقوب لیث، برای سد
قدرت روزافزون امیر صفاری، منشور
امارت ماوراء النهر را (که قبلاً از سوی
طاهریان به امرای سامانی داده می شد)،
به طور مستقیم برای امیر نصر سامانی
فرستاد.^۳ خلیفه با این اقدام نه تنها امیر
نصر را از متابعت یعقوب لیث برکنار
داشت، بلکه او را چنان که خواهیم دید،
در مقابل صفاریان علم کرد. یعقوب

ارسال شد.^۷

نظر به این که خراسان در تحولات مورد بحث این مقاله جایگاهی
ویژه دارد، در این جا لازم است که بدانیم پس از تصرف خراسان
توسط یعقوب لیث بر این سرزمین چه گذشت؟ در کوتاه ترین توضیح
گفتار حمزه بن حسن اصفهانی بیانگر اوضاع آن جاست. وی
می گوید: «اما وضع خراسان، شهرهای آن پریشان شد و امرای
مختلف در شهرهای آن حکومت می کردند».^۸ واقعیت آن است که
در اواخر عهد طاهریان به دلیل ضعف حکومت محمد بن طاهر،
رؤسای گردنکشان و راهزنان (صلوکان) در نواحی مختلف خراسان
قدرت زیادی کسب کرده بودند. بعد از ورود یعقوب لیث به نیشابور
بعضی از سرکردگان یاغیان خراسان مانند بنو شرکب^۹ احمد بن

صفاری در سال ۲۶۰ هـ. با لشکرکشی به طبرستان، حسن بن زید
علوی را متواری ساخت. وی پس از آن در تعقیب عبدالله سگزی
(یکی از مخالفان فراری صفاریان) به حدود ری لشکر کشید؛ اما از
آن جا که حاکم ری (صلابی) عبدالله سگزی را به یعقوب لیث تحویل
داد، امیر صفاری متعرض ری نشد^۳ و به خراسان بازگشت.
یعقوب لیث آن گاه برای تحقق آمال بزرگ خویش به تهیه مقدمات
پرداخت و پس از تصرف فارس و خوزستان، در سال ۲۶۲ هـ. با
خلیفه رویاروی شد. وی در نبرد با خلیفه، در محل دیر العاقول
شکست خورد و مجبور به عقب نشینی شد.^۵ شکست دیر العاقول به
هیچ روی اراده یعقوب را در محو سلطه عباسیان متزلزل نکرد و او
برای تدارک نیرویی قوی برای انجام آرزوهای خویش دست به اقدام

عبدالله خجستانی^{۱۰} و رافع بن هرثمه خود را مجبور به اطاعت از امیر صفاری دیدند. در این باره در کتاب «تاریخ سیستان» آمده است: «چون به نیشابور قرار گرفت سالوکان خراسان جمع شدند و تدبیر کردند که این مرد صاحبقران خواهد بود و دولتی بزرگ دارد و مردی مردست و کسی بر او بر نیاید ما را صواب آن باشد که به زینهار او رویم و به روزگار دولت او زندگانی همی کنیم»^{۱۱}. یعقوب با سران یاغی که به خدمت او پیوسته بودند، به سیستان آمد و از آن جا قصد فارس کرد. در سال ۲۶۱ هـ. قبل از حرکت یعقوب به سوی فارس احمد بن عبدالله خجستانی که ملازمت علی بن لیث (برادر یعقوب) را اختیار کرده بود، مأموریت یافت تا در خراسان، امور مربوط به علی بن لیث را سر و سامان دهد. اما با خروج یعقوب لیث از سیستان،

احمد خجستانی نسبت به یعقوب عصبان کرد، ابتدا نمایندگان یعقوب را در نیشابور و قومس و بسطام اخراج کرد و سپس در سال ۲۶۲ هـ. در نیشابور مردم را به بیعت آل طاهر فراخواند و با همکاری بعضی دیگر از سرکشان خراسان از جمله رافع بن هرثمه، با استفاده از درگیری های یعقوب و خلیفه در سرزمین خراسان فتنه بسیار برپا کرد.^{۱۲}

بعد از آن که عمرو لیث به قدرت رسید، احمد خجستانی به تحریک علی بن لیث (برادر عمرو لیث) با امیر جدید صفاری مخالفت آغاز کرد و عمرو لیث در اثر خیانت برادرش علی از خجستانی شکست خورد.^{۱۳} در سال ۲۶۸ هـ. احمد خجستانی

توسط دو تن از غلامانش به قتل رسید، اما رافع بن هرثمه از سوی هواداران خجستانی به جانشینی او انتخاب شد^{۱۴} و با عمرو دشمنی آغاز کرد.

رافع بن هرثمه چندین سال بر خراسان مسلط بود تا این که از جانب محمد بن طاهر نیابت حکومت خراسان را به طور رسمی دریافت کرد.^{۱۵} از آن به بعد رافع به صورت ظاهر به جای محمد بن طاهر که در بغداد به سر می برد، امور خراسان را اداره می کرد ولی در حقیقت حکمرانی خودمختار بود.

در سال ۲۷۹ هـ. رافع بن هرثمه توسط خلیفه معتضد از امارت خراسان خلع شد. ظاهراً علت آن بود که رافع فرمان معتضد مبنی بر

واگذاری روستاها و بخش های اطراف ری به عامل دولت عباسی را نپذیرفته بود.^{۱۶} خلیفه بعد از عزل رافع، هم برای سرکوب او و هم به عنوان آن که عمرو لیث را در نواحی شرقی قلمرو اسلامی مشغول بدارد، دوباره فرمان ایالت خراسان را برای وی ارسال داشت. عمرو لیث بعد از تکاپوی بسیار موفق به سرکوب رافع بن هرثمه شد^{۱۷} و بعد از آن «خراسان یکسره تحت امارت عمرو بن لیث درآمد تا کنار رود جیحون».^{۱۸}

و به این ترتیب بود که جیحون مرز دولت صفاریان با سامانیان - که در ماوراءالنهر حکومت داشتند - شد و به دلیل مسائلی که در پی خواهد آمد، جنگ میان دو همسایه اجتناب ناپذیر شد. بر خلاف آنچه مشهور است، نبرد امیر اسماعیل سامانی و عمرو لیث صفاری به طور ناگهانی صورت نگرفت؛

بلکه بهانه های جنگ از سال ها پیش فراهم آمده بود. درست است که غالب مآخذ با نوعی هواداری از اسماعیل، عمرو لیث را متجاوز می دانند، اما با اندکی غور در مسائل می توان به این نتیجه رسید: «سامانیان که از حضور صفاریان در خراسان بیمناک بودند، در ایجاد دردسر برای دولت صفاری در آن سرزمین پیشقدم شدند».

برای روشن شدن این موضوع لازم است چند سال به عقب برگردیم.

در سال ۲۶۷ هـ. ابوظلحه منصور از سوی عمرو لیث به سپاهسالاری خراسان منصوب شد. وی از احمد خجستانی شکست خورد و چندی بعد که خجستانی به

قتل رسید، با جانشین او رافع بن هرثمه جنگ های متعدد داشت.^{۱۹} در سال ۲۶۹ رافع بن هرثمه، ابوظلحه را در نیشابور محاصره کرد و به هزیمت واداشت؛ ولی بعد از آن، ابوظلحه بر مرو مستولی شد و بر خلاف انتظار به نام محمد بن طاهر در مرو و هرات خطبه خواند.^{۲۰} بعد از تلاش های ناموفق عمرو لیث برای دلجویی از ابوظلحه، امیر صفاری برای نبرد با او به مرو رفت و پس از جنگی خونین ابوظلحه را به هزیمت واداشت.^{۲۱} ابوظلحه بعد از این نبرد به سوی بیکند در قلمرو اسماعیل سامانی رفت و از وی یاری خواست و بالاخره با کمک امیر سامانی موفق شد حکومت مرو را از محمد بن سهل (که توسط عمرو لیث به آن مقام گماشته شده بود) باز پس گیرد.^{۲۲} این را

شکست یعقوب از خلیفه عباسی در «دیر العاقول» به هیچ روی اراده یعقوب را در محو سلطه عباسیان متزلزل نکرد و او برای تدارک نیروی قوی برای انجام آرزوهای خویش اقدام کرد؛ اما مرگ آن امیر بزرگ صفاری در سال ۲۶۵ هـ. خلافت را از خطری بزرگ رهایی بخشید.

بر خلاف آنچه مشهور است، نبرد امیر اسماعیل سامانی و عمرو لیث صفاری به طور ناگهانی صورت نگرفت؛ بلکه بهانه های جنگ از سال ها پیش فراهم آمده بود.

شاید بتوان اولین دخالت اسماعیل در امور حکومت عمرو لیث دانست.

کمی بعد، ابوظلمه با عمرو لیث سازش کرد و به عنوان پیشکار محمد بن عمرو لیث در خراسان منصوب شد.^{۲۳} وی دوباره با رافع درگیر شد و «چون کار بر رافع سخت شد و به ماوراءالنهر شد و از نصر بن احمد یاری خواست، نصر برادر خویش اسماعیل بن احمد را با ۴ هزار سوار با او به یاری فرستاد».^{۲۴}

رافع و اسماعیل و علی بن حسین مرو رودی^{۲۵} به آنها پیوستند، با ابوظلمه این شرکت در مرو جنگیدند و او را منهدم کردند (سال ۲۷۲).^{۲۶} این دومین دخالت سامانیان در امور مربوط به صفاریان به شمار می آید.

در سال ۲۸۰ هـ. عمرو لیث به خراسان رفت و بر نیشابور مسلط شد. وی در این سفر منصور بن محمد را به مرو فرستاد و «فرمان داد که طلب علی بن الحسین المرو رودی کن به هر جای که هست».^{۲۷} اما علی بن حسین فرمانروای پیشین مرو در آن حال به امیر اسماعیل سامانی در بخارا پناهنده شده بود. در سال ۲۸۳ هـ. رافع بن هرثمه در حالی که لیث و معقل پسران علی (برادر عمرو لیث) و چند تن از سرداران دیگر عمرو لیث به او پیوسته بودند، بار دیگر با عمرو جنگید. وی بعد از شکست از عمرو به گرگان فرار کرد و چندی بعد به خراسان بازگشت. اما این بار رافع که با علویان طبرستان بیعت کرده بود، «علامت ها سپید کرد و سیاه بیفکند و خطبه کرد. محمد بن زید را و او به طبرستان بود و خطبه معتضد بگذاشت».^{۲۸}

جنگ نهایی رافع و عمرو لیث در اطراف نیشابور بالاخره با پیروزی کامل عمرو خاتمه یافت. رافع بعد از آن که یسارانش از او جدا شدند، همراه با اموال خود به خوارزم گریخت؛ اما در ریاط خبوه به قتل رسید و سرش برای عمرو لیث فرستاده شد. عمرو لیث نیز سر رافع را برای خلیفه معتضد ارسال کرد.^{۲۹} در حالی که محمد بن عمرو خوارزمی در نیشابور به خدمت عمرو لیث رسید و در ازای قتل رافع به دریافت خلعت مفتخر و در حکومت خوارزم ابقا شد عراق بن منصور از سوی امیر اسماعیل سامانی به خوارزم آمد و حکومت آن سرزمین را به عهده گرفت.^{۳۰} این موضوع درگیری عمرو لیث با امیر اسماعیل را اجتناب ناپذیر ساخت. به نظر می آید اطلاعات کتاب «تاریخ سیستان» (صرف نظر از پاره ای آشفته گی های زمانی) راجع به مسائلی که به جنگ عمرو لیث و اسماعیل انجامید، از سایر منابع قانع کننده تر است. بر اساس مطالب این کتاب تضاد منافع عمرو با

مطامع اسماعیل در خوارزم به رویارویی آن دو انجامید. اما بعد از آن که سپاهیان اعزامی از سوی عمرو لیث نتوانستند خوارزم را از اختیار امیر اسماعیل سامانی خارج کنند، امیر صفاری جهت تسلط خود بر ماوراءالنهر به خلیفه روی آورد.

وی در نامه ای برای خلیفه معتضد از او «ولایت، ماوراءالنهر» بخواست و گفت: «اگر این شغل مرا دهد و بدین رضا دارد، من علوی را از طبرستان برکنم و اگر ندهد ناچار من اسماعیل احمد را برکنم».^{۳۱}

باری، اهمیت موضوع سرکوب امیر اسماعیل برای عمرو لیث آن چنان بود که وی برای ترغیب خلیفه به خلع امیر سامانی وعده داد که در ازای موافقت خلیفه با این تقاضا، وی نیز بزرگترین دشمن دستگاه خلافت عباسی یعنی علویان طبرستان را از میان بردارد. چون نامه عمرو لیث توسط عبدالله بن سلیمان به معتضد عرضه شد، «امیر المؤمنین سر فرود افکند و زمانی بود باز سربس آورد و گفت جواب کن نامه عمرو چنان که درخواست است و چنین دانم که هلاک او در این است و نزدیک اسماعیل بن احمد بنویس که ما دست تو

درست است که غالب مآخذ با نوعی هواداری از اسماعیل، عمرو لیث را متجاوز می دانند، اما با اندکی غور در مسائل می توان به این نتیجه رسید که سامانیان که از حضور صفاریان در خراسان بیمناک بودند، در ایجاد دردسر برای دولت صفاری در آن سرزمین پیش قدم شدند.

کوتاه نکردیم زان عمل که کرده بودیم».^{۳۲} به هر حال، در شرایطی که روز به روز حاکمیت فرمانسروایان ایرانی در سرزمین های شرقی خلافت عباسی گسترده تر می شد و خلیفه فاقد توان نظامی تعیین کننده بود، از نظر دستگاه خلافت ایجاد تفرقه در میان بزرگان سیاسی و نظامی ایرانی بهترین راه حفظ وحدت ظاهری قلمرو خلافت بود. بر این اساس، خلیفه عمرو لیث و اسماعیل را رودر روی هم قرار داد و البته میل باطنی او به پیروزی اسماعیل به جهت آن بود که سودهای بعدی عمرو لیث برای دستگاه خلافت زیان بارتر به نظر می آمد. نظام الملک طوسی در باب خوف خلیفه از اندیشه های درازمدت عمرو می گوید: «خلیفه را استشعاری همی بود که نباید که او نیز به طریق برادر رود و فردا روز همان پیش گیرد که برادرش بر دست گرفته بود ...»

پیوسته در سر کس همی فرستاد به بخارا به نزدیک امیر اسماعیل بن احمد که خروج کن بر عمرو و لشکر بکش و ملک از دست او بیرون کن که تو حق تری امارت خراسان و عراق را که این سال ها در دست پدران تو بوده است و ایشان به تغلب دارند ...»^{۳۳}

در این حال امیر اسماعیل که صلاح خود را در همکاری با دستگاه خلافت می دانست، آماده انجام آن مهم شد و به عنوان مقدمه کار «جاسوسان فرستاد تا انقاس عمرو را می شمردند».^{۳۴} در هر صورت، سفیر خلیفه جعفر بن بغلاغر الحاجب ابتدا هدایای مفصل خلیفه را به عمرو لیث تسلیم کرد. «پس عهد

ماوراء النهر پیش او بنهاد».^{۳۵} عمرو که از این اقدام متعجب شده بود، با لحنی معترضانه گفت: «این را چه خواهیم که این ولایت از دست اسماعیل بیرون نتوان کرد، مگر به ۱۰۰ هزار شمشیر کشیده».^{۳۶}

فرستاده خلیفه با لحنی معنی دار پاسخ داد: «این تو خواستی، اکنون تو بهتر دانی».^{۳۷}

عمرو لیث چاره ای نداشت جز آن که منشور خلیفه را با احترام بپذیرد و خود در پی انجام کار باشد. وی که به قول گردیزی «بس هوشیار و گریز و روشن رأی بود»^{۳۸}، بهتر آن دید که با مذاکرات سیاسی، موضوع را فیصله دهد. به این دلیل ضمن اعزام رسولی به

نزد اسماعیل، اطاعت امیر بلخ (ابوداود) و امیر گوزگانان (احمد بن فریغون) از حکومت صفاری را به اطلاع امیر اسماعیل سامانی رساند و به وی گوشزد کرد که «تو بدین اطاعت نمودن سزاوارتری و بزرگوارتری و قدر پادشاهی تو بهتر دانی که پادشاه زاده ای».^{۳۹} امیر اسماعیل که مسلماً تا آن تاریخ نامه خلیفه را دریافت داشته، از نیات وی آگاهی یافته و از پشتیبانی هایش مطمئن بود، با قدرت تمام در جواب سفیر عمرو لیث گفت: «خداوند تو بدین نادانی است که مرا با ایشان یکی می کند؟»^{۴۰}

وی آن گاه با بیانی قاطع عمرو لیث را به نبرد فراخواند. عمرو لیث که گویی از جواب قاطع امیر اسماعیل به خود آمده بود، ضمن مشاوره با بزرگان سیاسی و نظامی دربار خویش صلاح در آن دید که با اعزام

نمایندگان عالی رتبه به نزد اسماعیل وی را به وعده های نویدبخش به اطاعت از حکومت صفاریان ترغیب نماید. لذا جمعی از مشایخ نیشابور را با نامه ای از سوی خویش به نزد امیر اسماعیل فرستاد. در نامه عمرو لیث آمده بود: «هر چند امیر المؤمنین این ولایت ما را داد؛ ولیکن تو را با خود شریک کردم در ملک. باید که مرا یار باشی و دل با من خوش داری تا هیچ بدگویی میان ما راه نیابد و میان ما دوستی و یگانگی بود ... باید که ولایت ماوراء النهر نگاه داری که سر حد دشمن است و رعیت را تیمار داری و ما آن ولایت را به تو ارزانی داشتیم و جز خشنودی و آبادانی خان و مان تو نخواهیم».^{۴۱} اما به دستور اسماعیل فرستادگان

عمرو لیث اجازه عبور از جیحون را نیافتند و نامه آنها نیز دریافت نشد و به وضعی نامطلوب به بازگشت مجبور شدند. از این موضوع عمرو لیث را خشم آمد، حرب را راست ساخت.^{۴۲}

با این مقدمات بود که امیر صفاری برای از میان بردن امیر اسماعیل و تصرف ماوراء النهر دست به تهیه سپاه زد و «محمد بن بشر و علی بن شروین و احمد دراز را به راه آموی بر مقدمه پیش اسماعیل بن احمد فرستاد».^{۴۳} امیر اسماعیل با دریافت خبر حمله قریب الوقوع سپاهیان صفاری «از بخارا با ۲۰ هزار مرد تاختن کرد و به لب جیحون رفت و ناگاه شبیخون برد و از جیحون بگذشت به شب».^{۴۴}

به نظر می آید، اطلاعات کتاب تاریخ سیستان (صرف نظر از پاره ای آشفته گی های زمانی) راجع به مسائلی که به جنگ عمرو لیث و اسماعیل سامانی انجامید، از سایر منابع قانع کننده تر است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 کتابخانه دیجیتال

بر اساس مطالب کتاب تاریخ سیستان، تضاد منافع عمرو با مطامع اسماعیل سامانی در خوارزم به رویارویی آن دو انجامید.

در جریان نبردی که میان امیر اسماعیل و سپاهیان اعزامی از سوی عمرو لیث روی داد، «احمد دراز به زینهار اسماعیل بن احمد رفت و محمد بن بشر هزیمت شد. لشکر به طلب او رفتند. او اندر آن هزیمت کشته شد با ۷ هزار مرد و علی بن شروین را اسیر گرفتند» (۱۸ شوال ۲۸۶).^{۲۵}

با حمله پیشگیرانه امیر اسماعیل به سپاهیان اعزامی از طرف عمرو لیث که موجب قتل و اسارت جمعی از بزرگان سپاه صفاری و پراکندگی سایر لشکریان شد، ضربه ای سخت به حیثیت نظامی عمرو لیث وارد آمد و اسماعیل اقتداری تازه کسب کرد. اهمیت این شکست برای صفاریان چنان بود که «از بعد آن یک سال عمرو لیث به نیشابور باشید غمناک و غمگین و اندوهگین و پشیمان».^{۲۶} وی به جبران این شکست موهن و برای تسویه حساب نهایی با اسماعیل سپاهی فراوان گرد آورد و بر خلاف توصیه بزرگان دربار خویش تصمیم گرفت سپاه را شخصاً رهبری کند.^{۲۷} بنابراین لشکر را «سلاح بداد و با آلت بسیار و ابهتی تمام روی به ماوراءالنهر نهاد از نیشابور».^{۲۸} در این اثنا عمرو نامه ای از اسماعیل دریافت کرد که در آن خطاب به وی آمده بود: «تو جهانی پنهان به دست داری. تنها ماوراءالنهر به دست من است و من در یک مرز هستم. به آنچه در دست توست، قانع باش و مرا بگذار در این مرز مقیم باشم».^{۲۹}

اما عمرو لیث سرشار از حس انتقام و مغرور از قدرت سپاه خویش پیشنهاد ترک مخاصمه را نپذیرفت. وی چنان به قدرت خویش اعتماد داشت که خطاب به کسانی که از سختی عبور از نهر بلخ می گفتند، پاسخ داد: «اگر خواهم که با کیسه های مال بر آن بند زخم و عبور کنم، توانم».^{۳۰}

به این ترتیب بود که از یک سو عمرو لیث از نیشابور به طرف بلخ به راه افتاد و از طرف دیگر امیر اسماعیل بعد از آن که توانست امیر صفاری را از حمله به ماوراءالنهر منصرف کند، برای نبرد با او به تجهیز قوا پرداخت. وی برای جلب کمک های مردمی «اندر ماوراءالنهر منادی کرد که عمرو آمد که ماوراءالنهر بگیرد و مردمان بکشد و مال ها غنیمت کند و زنان و فرزندان برده کند».^{۳۱} و با این سخنان بود که «هرچه اندر ماوراءالنهر کس بود، مردان کاری همه با

او برخاستند و به حرب عمرو آمدند و گفتند: به مردی کشته شویم به از آن که اسیر».^{۳۲}

به شیوه معمول بار دیگر امیر اسماعیل قبل از آن که عمرو لیث دست به حمله زند، ابتکار عمل را به دست گرفت و به جنگ پیشگیرانه پرداخت. وی به همراه سپاهیان خود که بومیان و دهقانان با آن بودند، «از نهر به سمت غربی عبور کرد»^{۳۳} و در بلخ عمرو را محاصره کرد. به دستور اسماعیل پس از آن که شهر بلخ محاصره شد «آب از شهر باز گرفتند و دیوار همی افکندند و درختان همی کردند و راه ها را پست کردند».^{۳۴}

عمرو بعد از اطلاع بر محاصره شهر بلخ توسط اسماعیل، از اقدام خویش پشیمان و خواستار متارکه شد؛ اما این بار اسماعیل تقاضای او را نپذیرفت.^{۳۵} در حالی که «عمرو به بلخ اندر بود و اسماعیل به در بلخ»^{۳۶} جنگ های متعددی میان طرفین روی داد و

در شرایطی که روز به روز حاکمیت فرمانروایان ایرانی در سرزمین های شرقی خلافت عباسی گسترده تر می شد و خلیفه فاقد توان نظامی تعیین کننده بود، از نظر دستگاه خلافت ایجاد تفرقه در میان بزرگان سیاسی و نظامی ایرانی بهترین راه حفظ وحدت ظاهری قلمرو خلافت بود.

«اسماعیل سر گروهی از سرهنگان عمرو بگردانید»^{۳۷} و بالاخره در نبردی که روز سه شنبه ۲۹ ربیع الآخر سال ۲۸۷ روی داد، «لشکر عمرو هزیمت کردند و عمرو همی حرب کرد تا بگرفتندش».^{۳۸}

در مورد نحوه اسارت عمرو لیث نقل قول های متفاوتی وجود دارد.^{۳۹} اما گفته طبری با توجه به سایر شواهد موقوف تر به نظر می رسد. بر اساس نظر طبری: «عمرو لیث به هنگام فرار از معرکه نبرد در راه خویش به بیشه زاری رسید که گفتند راه نزدیکتر است. به همه همراهان خویش گفت: در راه آشکار بروید! و با گروهی اندک برفت و وارد بیشه زار شد که اسبش در گل فرو رفت و بیفتاد و تدبیری نتوانست کرد. همراهانش برفتند و بدو نپرداختند. یاران اسماعیل

در اواخر جمادی الاولی سال ۲۸۷ نامه ای درباره اسارت عمرو لیث توسط امیر اسماعیل به بغداد رسید و خلیفه معتضد بعد از اطلاع بر اسارت عمرو، اسماعیل را ستایش و عمرو را نکوهش کرد.

بیامدند و او را به اسیری گرفتند.^{۶۰}

امیر صفاری را بعد از اسارت به نزد امیر اسماعیل بردند و به دستور وی ضمن رعایت اکرام نسبت به عمرو لیث او را به سمرقند اعزام داشتند^{۶۱} و موضوع را به خلیفه گزارش دادند.

در اواخر جمادی الاول سال ۲۸۷ نامه راجع به اسارت عمرو لیث به بغداد رسید.^{۶۲} و خلیفه معتضد بعد از اطلاع بر اسارت عمرو، اسماعیل را ستایش و عمرو را نکوهش کرد.^{۶۳} و به این ترتیب تأیید خویش را از اسماعیل علنی ساخت.

عمرو لیث مدتی در سمرقند در بازداشت به سر می برد و بعد از چندی نامه ای از سوی او به سیستان رسید که «شغل من به بیست هزار هزار درم راست شد که مرا بگذارند و این مال نزدیک امیر المؤمنین فرستند».^{۶۴} اما سرداران عمرو لیث که بعد از اسارت او نوه اش طاهر را به حکومت نشانده و زیاده روی ها کرده بودند، با این موضوع موافقت نداشتند و «ایشان را خوش نیامد بیرون گذاشتن عمرو روز روز می گذاشتند».^{۶۵}

کمی بعد نامه دوم عمرو لیث رسید که: «اکنون بر ده بار هزار هزار درم راست شد. باید که این جمله بفرستید و این را خطری نیست».^{۶۶} اما آنها که از مؤاخذه عمرو در مورد سستی خود در جنگ بلخ بیمناک و از آنچه در زمان اسارت عمرو انجام داده بودند، نگرانی داشتند، طاهر را هشدار دادند که: «به هیچ حال صلاح ما و تو نیست که او را خلاص باشد و چون او بیرون آمد، نه تو مانی و نه ما».^{۶۷} و به این صورت بود که عمرو همچنان در اسارت ماند. در تاریخ طبری آمده است: «اسماعیل عمرو را مسخیر کرده بود که یا نزد او اسیر بماند و یا به بغداد برود».^{۶۸} و عمرو راه دوم را برگزید. اما واقعیت این است که بر اساس نوشته «تاریخ سیستان» بعد از چندی که عمرو در اسارت اسماعیل بود، «نامه معتضد آمد نزدیک اسماعیل بن احمد که عمرو را بفرست. او را چاره نبود از فرمان نگاه داشتن و فرستادن عمرو».^{۶۹}

در آغاز جمادی الاول سال ۲۸۸ عبدالله بن فتح که از سوی خلیفه به نزد اسماعیل فرستاده شده بود، با اشناس (غلام اسماعیل سامانی)، عمرو لیث را وازد بغداد کردند.^{۷۰} در آن شهر وی بارفتاری توهمین آمیز مواجه شد و خلیفه معتضد او را مورد نکوهش قرار داد و گفت: «الحمد لله که شر تو کفایت شد و دل ها از شغل تو فارغ گشت».^{۷۱} پس از آن به دستور خلیفه عمرو راهی زندان شد. از سوی

پی نوشت ها:

دیگر «چون امیر اسماعیل عمرو لیث را نزدیک خلیفه فرستاد، خلیفه منشور خراسان به وی فرستاد».^{۷۲}

- طبری، محمد بن جریر: تاریخ طبری (تاریخ الرسل والملوک)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۶۴، ج ۱۵، ص ۶۴۳۹.
- همان. ص ۶۴۴۰.
- نرخعی، ابوبکر محمد بن جعفر: تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر. تصحیح مدرس رضوی، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۰۹.
- طبری، پیشین، صص ۴۳-۶۴۴۱.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۶۰۰.
- همان، ص ۶۰۱.
- طبری، پیشین، ص ۶۴۸۲.
- اصفهانی، حمزه بن حسن: تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه جعفر شعار، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷، ص ۲۰۹.
- بنا به نوشته ابن الاثیر: «بنی شریک سه برادر بودند: ابراهیم و ابوحفص و عمرو ابولطحه منصور فرزندان مسلم... رک به: ابن الاثیر، عزالدین علی: کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ترجمه عباس خلیلی به تصحیح مهیار خلیلی، مطبوعاتی علمی، تهران، بی تا، ج ۱۲، صص ۱۵۱-۱۴۷.
- احمد بن عبدالله خجستانی از خجستان کوهستان هرات از بلوک بادغیس و از اتباع محمد بن طاهر بود. رک به ابن الاثیر، پیشین ص ۱۴۷.
- تاریخ سیستان، مجهول المؤلف، به تصحیح ملک الشعراء بهار، چاپ دوم، انتشارات پدیده (خاور)، تهران ۱۳۶۶، صص ۲۵-۲۲۴.
- اقبال، عباس: تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، کتابخانه خیام، تهران، بی تا، صص ۲۰۳-۲۰۲.
- تاریخ سیستان، پیشین، صص ۳۷-۲۳۶.
- ابن الاثیر، پیشین، صص ۱۵۵-۱۴۷.
- همان، ص ۲۱۱/ بنا به نوشته ابن الاثیر (پیشین، ص ۲۱۰) رافع نیز از یاران محمد بن طاهر بود که بعد از تصرف نیشابور به یعقوب لیث پیوسته بود.
- همان، ص ۲۹۲.

۱۷. تاریخ سیستان، پیشین، صص ۲۴۹-۲۵۳.
۱۸. ابن الاثیر، پیشین، ص ۲۹۴.
۱۹. تاریخ سیستان، پیشین، صص ۲۴۱-۲۳۸.
۲۰. ابن الاثیر، پیشین، ص ۲۱۰.
۲۱. تاریخ سیستان، پیشین، ص ۲۴۲.
۲۲. ابن الاثیر، پیشین، ص ۲۱۱.
۲۳. تاریخ سیستان، پیشین، ص ۲۴۳.
۲۴. همان، ص ۲۴۴.
۲۵. بنا به نوشته تاریخ سیستان (پانویس، ص ۲۵۰): «ابن علی بن حسین در آن روزگار امیر مرو بود و مردی محتشم بود»
۲۶. ابن الاثیر، پیشین، ص ۲۱۱.
۲۷. تاریخ سیستان، پیشین، ص ۲۵۰.
۲۸. همان، ص ۲۵۲.
۲۹. ابن الاثیر، پیشین، ص ۲۹۴.
۳۰. تاریخ سیستان، پیشین، ص ۲۵۳. لازم به توضیح است که در زمانی که رافع به هرثمه ولایت خراسان را در اختیار داشت حکومت خوارزم را به اسماعیل بن احمد واگذار کرده بود (ابن الاثیر، پیشین، ص ۳۵۱)، اما با قدرت یابی صفاریان در آن حدود، خوارزم از تسلط امیر اسماعیل خارج شده بود.
۳۱. تاریخ سیستان، پیشین، ص ۲۵۴.
۳۲. همان، ص ۲۵۵.
۳۳. نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی: سیاست نامه، به تصحیح عباس اقبال، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۲، ص ۱۶.
۳۴. شبانکاره ای، محمدبن علی: مجمع الأنساب، به تصحیح میرهاشم محدث، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۲.
۳۵. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک: تاریخ گردیزی (زین الأخبار)، به تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳، ص ۳۱۷.
۳۶. همان. گفتار عمرولیث می‌رساند که بر خلاف نوشته بعضی منابع اسماعیل نیروی نظامی مقتدری در اختیار داشته است.
۳۷. همان.
۳۸. همان، ص ۳۱۵.
۳۹. نرشخی، پیشین، ص ۱۱۹.
۴۰. همان، صص ۱۲۰-۱۱۹.
۴۱. همان، ص ۱۲۰.
۴۲. همان، ص ۱۲۱.
۴۳. گردیزی، پیشین، ص ۳۱۷.
۴۴. نرشخی، پیشین، ص ۱۲۱.
۴۵. گردیزی، پیشین، صص ۱۸-۳۱۷.
۴۶. نرشخی، پیشین، ص ۱۲۲.
۴۷. ابن الاثیر، الکامل، ج ۱۳، صص ۲۰-۱۹.
۴۸. گردیزی، پیشین، ص ۳۱۸.
۴۹. طبری، پیشین، ص ۶۷۰۱.
۵۰. همان جا.
۵۱. تاریخ سیستان، پیشین، ص ۲۵۵.
۵۲. همان جا.
۵۳. طبری، پیشین، ص ۶۷۰۱.
۵۴. نرشخی، پیشین، ص ۱۲۳.
۵۵. طبری، پیشین، ص ۶۷۰۲.
۵۶. تاریخ سیستان، پیشین، ص ۲۵۶.
۵۷. همان جا.
۵۸. همان جا.
۵۹. نظام الملک (سیاست نامه، ص ۱۷) می‌گوید: «عمرولیث بدر بلخ شکسته شد و هفتاد هزار سوار او همه به هزیمت رفتند چنان که یکی را جراحی نرسید و نه کس اسیر گشت الا از میان همه عمرولیث گرفتار شد».
۶۰. طبری، پیشین، ص ۶۷۰۲.
۶۱. نرشخی، پیشین، ص ۱۲۵/خواجه نظام الملک (سیاست نامه. صص ۲۰-۱۹) می‌گوید: عمرولیث در اوایل اسارت خود در پاسخ محبت های امیر اسماعیل، گنج نامه خود را برای وی فرستاد؛ اما امیر سامانی از غایت دینداری و زهد آن را نپذیرفت و بازگرداند. در حالی که خواندمیر می‌گوید: امیر اسماعیل بعد از پیروزی بر عمرولیث «به تفحص خزاینی که عمرو همراه داشت، اشتغال فرمود و هر چند شرایط تفتیش به جا آورد، معلوم نشد که آن اموال کجاست. لاجرم از عمرو استسفا کردند. عمرو گفت: شخصی از خویشان من سام نام متعهد خزینه بود. احتمال که آن را به هرات برده باشد». رک به: خواندمیر، غیاث الدین بن هماد الدین حسینی: مآثر الملوک، به تصحیح میرهاشم محدث، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران ۱۳۷۲، ص ۱۱۱.
۶۲. طبری، پیشین، ص ۶۷۰۱.
۶۳. همان، ص ۶۷۰۲.
۶۴. تاریخ سیستان، پیشین، ص ۲۵۸.
۶۵. همان جا.
۶۶. همان جا.
۶۷. همان جا.
۶۸. طبری، پیشین، ص ۶۷۰۹.
۶۹. تاریخ سیستان، پیشین، ص ۲۶۰.
۷۰. طبری، پیشین، ص ۶۷۰۹.
۷۱. گردیزی، پیشین، ص ۳۱۹.
۷۲. نرشخی، پیشین، ص ۱۲۷.

